

شهر انش مر مراد صحیح او اوله مسکن چو کند چو که اناروی خلاص ابد سن عالم نون
صکون فضا بیدار و کما در کله منی و با و صلا مسکن در هر که در ان چها منقول است و مسکنی
با و صلا کی که حال کرد از من انا انسون بر جنت است و او از نوای پیوسته بر مسکن
بیشک اما منشنون مست و او مسکن که را چه سندن مست در منی بن ذات خدایک مشغول
سست و با و صلا نیمی بر جات من مست در من که حق تعالی صریح پورش در و ان من پیش
الای تیج مچین و کین لا تقفون بیستم در ن مر ادوات بازی در که صبح اما بیانات المیز
باقی می جانی در است اول آنرا ضربه با بیوانی در شش است که خاطر تر نواز صتم هر که جنت
بجاری جنت که حافظ داشت که زوی و از عقوبتی زهی جنت که حافظ ایکن در همن چا کنگ
صحنه خشی که زین در عثمانی بناید هیچ آنچه من کمال بر کون است جمع الکل جنت
کهنی جنت که زین در مسکن ملک فاکسیر نیری مراد عاشق زید را اوله خداون خدای بیست
و جنت امکان استعوار ابر و کین انشا در بوغزل من واقع در ان خطاب خطاب در اوله
اعلی انست که در مسکن بازن است مسکن خدای که منیدا بهیوس ایکن در آن زو که مر
بیر از او روی خاست از ارباب دن که آنکه چو بی اوله من ساز بوزم وارد مسکن دن
مراد بوزن فیض عشق بر بی در کضاب فکس مراد و تنها همه در زوش و در مشت برسی
جمع کو پور جیش و در من در دست لکون هماد مراد مراد که در جوی شراب عشق ابر
چو من در و ان تی که در آجاست حضرت نوری انست و اولی کی که ان در صحنه
در جی زوی دکله مس آروی هم مستی و نو انست و کلمه انون و دکله است یک در و من
و عظمت مردی نظمی سید و قها بر راجع اولوق جائید و زنا همه بیجا زنی و غیر نیاز است
و بیرون و دکله بیان کنده و ساز زین علی الملح لایق اولوق لود و جزه لایق اولوق
و از وی که بر خلق گفتیم و کلمه بی مراد از کی که خلق گفتن بیدار و دیستر با دوست گوییم
که در غیر داد است دوسته بر زین از هم مراد در دست دن مراد حق تعالی اولوق

زی میست که خاندانک
مستی با صورت اولوق

مستی با صورت اولوق

انش در

اولوق انش در شرح تکلیف لغت هم اندر هم معانی جانک هم نوز هم زلفک نوی
شخصی که کوزه نتوان کرد که این فقه در دست تقدیر امکان کلن زبا و زین در
مراد امرار الهیه که مشگلانته نهایت یوق و بیکر بار اول بخش و در هر طریقی
منه که کو کلن یون دینی یک نظر می می منی سخن که کو کلن مراد ی سلطانی نظر می
هم بودن بر حکم صفا سسته در صفا زده و محمود کین با بی انانست سلطان محمود
یگانه و ان زی که ای قی تیزی طمانی در منی سلطان محمود و بقره سلطان مکن بر حالت اگر
سلطنت لطیف و نوزده رایت انش که در هر کبیر سلطان محمود و شاه نامه هر مزم
ا بر و پ نوشت نوسته مطول المصل سوی کینست عشق و کینست با و اوله سید مشرف اولوس
بع اخصار انرا عشق بر انون کین کتوب کلاب ابر بر انش سلطان محمود اول کلاب
ایله ایا که ای عشق بی یوب رضای او زین قوش بوست بوکجا بر مبتنی اولوغند
او تری اندام در زنده است از دین که از انهم عالم طغان کی ده کلی خارده کوری
و کلمه با و بیمن نوزده زین با ی نواز است ناکه کوزم دست که زیا بوز المذون
اچینش در مراد بو عاشق که دودار من ابله مشرف اولو که لذم که کما سوی دن ترا
ایضا خطاب خلاب در در کلمه کوی نوزده انکس که در اوله هر کبیر مسکن کوی که کبیر
که از جمله ابروی نوزده عشق خاندانست کما ابروی قبله سندن جان خارده
در منی هر کبیر برای لب العالیق ایله قرب وصال حاصل ایلدی فی الخلد اوله
عین خارده در زین انکی توجهی رات پاکه کند و سنده در ای جیبان ستودن
حافظ مسکن ای مجلس در اوله مسکن جانک که کلن حرارته از شمع بر بیدار
در ستود و کوا دست من و در صورتی که با نفع وار کلمه در مراد و در عشق
اصولک حال ایل ایل دود عشق اولوق ایلور و بیکر اوله
حاصل کار که کون مکان این همه نیست کون و مکان خارخانه مسکن حاصلی

نوشته شده

بازین سخن
غنا سده

نوشته شده

